

متن پرسش

سلام علیکم: من واقعا به بن بست رسیدم، از طرفی میدونم اسلام حقه! از طرف دیگه عاشق گناهم! در دوران بچگی وقتی ۶ سالم بود، توسط یک خانم مورد آزار جنسی قرار گرفتم، مدت زیادی این عمل طول کشید، به بلوغ زود رس دچار شدم، شرایط خوبی رو از اونموقع تا الان ندارم، واقعا بریدم! یکی کمکم کنه، چطور میشه عشق به اهل بیت در دل آدم باشه ولی از اون طرف دنبال گناه؟ اصلا میشه درست بشم؟ هی میام اینور بعد یه مدت بخاطر ضعفم میرم اونور، در چند سال اخیر به یک حد از پستی رسیدم ک میخوام تصمیم بگیرم اونوری بشم، چون دیگه نا امید شدم از خودم... واقعا بیش از هزاران بار در حال این رفت و آمدم، مسخره ام، نا میزونم! نمیدونم چیکار کنم، از این ور نمیتونم حق رو انکار کنم، چند روزی ک میخوام بیخیال بشم واقعا عذاب می کشم و نمیتونم انکارش کنم، اهل بیت و نمیتونم خدا رو نمیتونم اسلام رو نمیتونم انکار کنم، دید فلسفی طوری به زندگی دارم ولی عمل کمی! ناچیز نا مقدار! خیلی دچار گناه شدم...، لطفا چاره ای راهی جلوی پام بذارید! من نمیدونم باید چیکار کنم...، این رو میدونم پتانسیل خوبی دارم... و میتونم کمکی بکنم در این راه ولی تا وقتی خودم پستم چطور؟ لطفا کمکم کنید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به هر حال، همین که بحمدالله متوجه آثار تخریبی گناه می باشید که چگونه ما را از حضور متعالی خود در نزد خود از یک طرف، و از حضور در محضر حضرت حق باز می دارد؛ جای امیدواری است جهت حضور در جاده ای که سراسر صفا و اطاعت است تا آنجایی که به لطف الهی، انسان از گناه متنفر می شود.

چگونه ممکن است که انسان تا آن جا راه را رها کند و به بیراهه قدم زند که ستایش گر قاتل عمر خود شود، وقتی هر آنچه معنای زندگی را از او می رُباید را دوست می دارد؟ مشتاق اموری می شود که بر سرگردانی او می افزاید و خواهان چیزهایی است که نیست، آری! چیزهایی که نیستند و جاودانگی را از او می رُبایند و چون احساس جاودانگی را از دست داد، چه اندازه در بودن خود احساس پوچی می کند. این جا است که همه راهها برای او بن بست است، زیرا اصیل ترین راه که تماشای خود می باشد به عنوان بنده، حضرت ربّ العالمین را گم کرده است، راهی که هم اکنون او را تا بیکرانه ترین حضور حاضر می کند و معنا می بخشد و با حضور در آن ساحت به جای آن که از رفتن فرار کند به راحتی رنج رفتن را که همه زندگی است به جان می خرد. رنجی که در هر قدمی که برمی دارد زندگی را به او نشان

می‌دهد. دوری این رفتن‌ها چه اندازه دردناک است هرچند با راحتی و رفاه همراه باشد. راحتی‌های
پوچ و بی‌ثمر. این است راز نیست‌انگاری، راز بودن‌های سرد و بی‌ثمر به جهت فرار از رفتن که شأن
حضور در حقیقت است. این‌جا است که باید با حضور در تاریخ توحیدی که با انقلاب اسلامی شروع
شد و احساس و شور معنوی که به سراغ انسان می‌آید، از نیست‌انگاری این دوران عبور کرد.
موفق باشید